

اورشلیم را مرکز قرار دادند . ده سبط شمالی « یربعام ، را ، و مرکزشان «شحیم» بود . در میان ده سبط شمالی دوباره پرستش گوساله طلائی رائج گردید و برای آن معابدی برپا ساختند .

تورات ، باب ملوک ، اصحاح ۱۲ ، می گوید : «ملك یربعام» مشورت کرد و دو گوساله طلائی بساخت و به آنها گفت : بر شماره دور و دشوار است که بسوی اورشلیم بالا روید ، اکنون این خدای شماست ای اسرائیل ! همان که شما را از سرزمین مصر بالا آورد . یکی از آن دو گوساله را در بیت ایل ، و دیگری را در « دان » قرار داد ، و خانه و مرتفعات ، بساخت و کاهنانی از اطراف قبیله بسوی آن فرستاد . . . .  
در اخبار ، نصح ۱۱ می گوید : « یربعام ، برای خود کاهنانی برای بخورات و بزهای وحشی و گوساله های که ساخته بود پیاداشت . »

همین جسته و گریخته منقولات تورات و تاریخ یهود می رساند که محبت گوساله طلائی در نفوس یهود ریشه عمیقی داشت : « و اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم ، آیه ۹۳ ، . »



و آن گاه که پیمان محکم از شما گرفتیم و کوه را بالای سر شما بلند کردیم : آنچه بشما دادیم با نیروئی نگهدارید ، و بشنوید ، گفتند شنیدیم ، و نافرمانی کردیم ، و بسبب کفر مخصوصشان گوساله ( محبت آن ) در خلال قلبشان جای گرفته و از آن قلوبشان سیراب شده . بگو اگر راستی مؤمنید ، بسی بد و ناپسند است آنچه ایمانتان شمارا بآن امر می کند و بآن میدارد .

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ أَسْعُوا قَالُوا سِعْنَا وَعَصَيْنَا وَ أَشْرَبْنَا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۹۳﴾

بگو اگر سرای دیگر خالص برای شماست نه دیگر مردم ، پس آرزوی مرگ کنید اگر در این ادعا راستگویانید .

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الذَّرُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۹۴﴾

با آنچه بقدرت و دستهای خود پیش فرستاده اند هیچگاه آرزوی مرگ نخواهند نمود و خداوند بحال ظالمان بس داناست .

وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿۹۵﴾

وَلْيَحْذَرُوا أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِمْ وَمِنَ الَّذِينَ  
اشْرَكُوا يَوْمَ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ  
بِمُزَحَّضٍ مِنْ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ  
بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٥٠﴾

تو اینها را حریصترین مردم برای نگهداری  
هر زندگی می‌یابی ، و حریصتر از کسانی که  
رو بشارت رفته‌اند تا آنجا که بگفتن آنها بسی  
دوست دارد اگر هزار سال در دنیا زیست کند  
با آنکه اینگونه زیست ویرا از عذاب برکنار  
نمیدارد ، و خداوند با آنچه میکنند بسی بینا  
است .

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيْلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ  
بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرًا  
لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾

بگو هر که دشمن جبرئیل است ، باشد ، چه  
او آن کتاب را بر قلب تو باذن خدای نازل  
کرده است ، درحالیکه تصدیق کننده است  
آنچه را پیشروی آن بوده و نور هدایت و  
بشارت برای مؤمنین است .

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيْلَ  
وَمِيكَائِيلَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿٥٢﴾

کسی که دشمن خدا و فرشتگان و پیمبران  
و جبرئیل و میکائیل است ، باشد ، پس خداوند  
هم دشمن کافران است .

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا  
الْفَاسِقُونَ ﴿٥٣﴾

براستی ما آیات بسی روشن و روشن کننده  
بتو نازل کردیم و بآن جز فاسقان کافر نمیشوند .

أَوْ كَلِمَاتٍ عَهْدُوا عَهْدًا ابْتَدَأَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلَى  
الَّذِينَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٤﴾

مگر چنین نیست که هر عهده‌ی بستند گروهی  
از آنها آن عهد را پشت سرافکندند ، بلکه  
بیشتر آنان ایمان نمی‌آورند .

### شرح لغات :

اشراب : سیراب کردن ، وادار کردن بشرب ، آب را بریشه کشت رساندن ، محبت  
را درخلال قلب جای دادن و بمعنای اختلاط هم آمده ، گویند سفیدی مشرف سرخی .  
خاصة : فاعل مؤنث یا مصدر مانند عافية : رهایی ، پاک و بدون شریک ، رهای از  
درد ورنج .

تجدد : مضارع وجد : یافتن ، بدست آوردن ، دریافت کردن ، بچیز بی نیاز شدن ،  
بر کسی خشم نمودن ، برای کسی اندوهناک گشتن .

احرص : افعال تفضیلی از حرص : بچیزی بشدت علاقمند شدن ، پوست را تا آخر  
کندن ، جامه را فشردن وپاره کردن .

یود: از ود: محبت، شیفتگی، آرزو، دوست.

یعمر: از عمر (بفتح عین و ضم آن با سکون یا ضم میم) خانه مسکون شد، در خانه جای گرفت، بندگی خداوند، مدت زندگی که در این مدت بدن آباد و معمور است، بطول انجامیدن زندگی.

الف: هزار، انس، دوستی، بخشش.

مزحزح: از زحزح: دور کردن، زائل نمودن، چیز را باتکان پی در پی از جای کندن و برکنار داشتن.

جبریل: (بفتح و کسر جیم و کسر راه، با الف و همزه و بدون آن، غیر عربی): نام فرشته وحی و الهام و کشف، و نیروی مکمل قابلیت. گویند از جبر و ایل و قوه خداوند، ترکیب یافته.

میگال: مانند جبریل غیر عربی است و چند گونه قرائت شده.

اذن: اجازه، علم، اباحت، اذن خدا همان علم و تشریع و تقدیر خداوند است.  
نبد: پراندن بادست، چنانکه لفظ: پراندن از دهان و نفث، پراندن از سینه است.

و اذا اخذنا میثاقکم: این آیه دوباره اخذ میثاق و رفع طور را یادآوری مینماید.  
آیه ۶۳، در بیان نعمتهای خداوند بر یهود و لغزشها و سرکشیهای آنان بود، این آیه رد ادعای آنها است که گفتند: آنچه بر ما نازل شده و به پیمبران خود تنها ایمان میآوریم، آن آیه رفع طور را بمحکم گرفتن کتاب و شریعت و تذکر آنچه در آن آمده تفسیر نمود، این آیه دستور نگهداری و اطاعت و شنوایی آنست.

یهود که مدعی ایمان به پیمبران قبیله خود و دستورات آنها هستند، پس چرا پیمبران خدا را کشتند؟ چرا پس از موسی که با آنها آیهات برای رهبری و نجات آنها آمد گوساله ایرا معبود و رهبر خود قرار دادند؟ (گوساله پرستی آنها هم به همین جهت تکرار شده). پس چرا با آن پیمانی که بصورت بالا بردن کوه از آنها گرفته شد در همان حال که از ترس گفتند: شنیدیم و ما شنوا و مطیعیم، بزبان یا در خاطر و تصمیم باطنی خود گفتند: نافرمانی و پیمان شکنی کردیم: «قالوا سمعنا و عصینا». اینها همه برای آنست که نفوس و عقولشان فاسد شده و استعداد هدایت از آنان رفته است؛ و جز آنچه با هواهای نفسشان سازگار است نمی پذیرند و چنان گوساله و هر مظهر فریبنده مادی دلهای آنها را پرو اشباع کرده که در آنها جای نفوذی برای حق و خیر باقی نمانده:

واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم. بسبب کفر اختیاری قلوبشان از حقایق تهی گشت پس گوساله در آن جای گرفت. باید مقصود از العجل، محبت و علاقه بگوساله باشد که دل‌های آنان را پر ساخته. ولی بجای آن، «العجل» ذکر آمده آنهم با اشراب تا باین تعبیر وضع نفسانی آنان نمایانده شود؛ که علاقه و توجه پیوسته آنان به گوساله، گویا بصورت آب و مایعی در خلال قلوبشان نفوذ کرده و ذهن و باطنشان را یکسره فرا گرفته است. با این کجروی‌ها، رفتاری که با پیمبران کردند و از دستورات آنها سر باز زدند، و با این قلوبی که نیرگی شرك و حسد و خودپسندی سراسر آنها فرا گرفته، باز مدعی ایمانند و خود را سرآمد اهل ایمان میدانند با آنکه ایمان و عقیده پاک و درست منشأ فضائل نفسانی و آمربخیر است. پس اینها یا ایمان ندارند یا ایمانی است آمیخته با اوهام و ساخته از خیالات و تعصبات :

قل بشما یا مرکم به ایمانکم ان کنتم مؤمنین. اینها با این روش و اعمالی که دارند خود را گزیده خدا و آمرزیده در آن سرا می‌پندارند. بلکه سرای بهشتی را ویژه خود میدانند. پس چرا انسان به این دنیا و علاقه‌های آن دلبسته و از مرگ و اندیشه آن گریزانند. اگر راست می‌گویند باید پیش از همه در انتظار مرگ و به آروزی آن بسر برند.

قل ان كانت لكم الدار الاخرة عند الله.

با اینهمه ستم و گناه و آنچه در صفحه سیاه زندگی خود ثبت کرده‌اند هیچگاه آرزوی مرگ نمیکنند و اندیشه آنها بزهدن خود راه نمیدهند :

ولن یتمنوه ابدأ بما قدمت ایدیههم. نسبت «قدمت» به «ایدی» نظر به اعمال مؤثر

است، که بیشتر بوسیله دست انجام می‌گیرد.

با اینهمه ادعای گزیدگی خدا و ویژگی در آن سرا، نه اینکه آرزوی مرگ نمیکنند بلکه اگر کسی در میان همه ملل و قبائل جستجو کند اینها را بزندگی در این جهان بهر صورت که باشد حریص تر می‌یابد. تعبیر - ولتجدنهم احرص الناس علی حیاة - جستجو و یافتن مؤکد و حتمی را، و تنکیر - علی حیاة - هر نوع زندگی را هر چه پست و تنگین باشد میرساند، حتی از مشرکان و مللی که ایمانی بمبدء و معاد ندارند اینها به دنیا

دل‌بسته‌تر و حریص‌ترند : تا اینجا ده مردمی از اینها بسی دوست دارند تا هزار سال بزیزند :

ومن الدین اشركوا یودا حدهم لو یحمر الله سنة . ظاهر اینست که - واو - عطف به احرمس ، بود ، بیان حرص شدید آنها است . بعضی واو را استینافی گرفته‌اند باین معنی : وبعضی از مشرکان نیز بسی دوست دارند که هزار سال بسر ببرند . این ترکیب خلاف ظاهر و سیاق آیه است .

از این آیه که دربارهٔ یهود است این دو مطلب کلی دریافت می‌شود :

۱- اثر نفسانی ایمان با آخرت و ایمان به رحمت شامل و کامل خداوند اینست که مؤمن روی خود را بسوی عالم بقاء گرداند و از مرگ بخصوص در راه وظیفه نهراسد و رشته‌های غلاقه دنیا در روی سستی گیرد تا در پایان بریده شود و خود را آسان و مطمئن آمادهٔ حیات آخر گرداند . چه گرداندن روی باطن بسوی بقاء و آسان شدن عبور از گردنهٔ این جهان بسوی آنسرا اصل دوم دعوت پیمبران و کلید سعادت و یگانه راه عاقلانهٔ فداکاری و راز تکامل عمومی می‌باشد . مگر آدمی با اینهمه آرزوهای طولانی و عمر کوتاه جز با ایمان راسخ ببقاء، میتواند راههای مشکل زندگی را هموار و تلخ‌کامیها را شیرین سازد ؟

۲- مردم دربارهٔ مرگ و دل‌بستگی دنیا سه گروهند : نخست، مردمی که ایمان به آخرت و امید به رحمت پروردگار دارند و خود را آمادهٔ آن می‌کنند - مانند پیمبران و رهبران خدائی و کسانی که در تحت تربیت آنها قرار گرفته و دستهای از فلاسفه محقق الهی .

دوم - مردم بی‌عقیده به آخرت و مشرك بنحدا - اینها چون مرگ را فناء و موجب خلاصی از رنجها و مشکلات زندگی می‌پندارند و گاهی برای خلاصی و گناه بحسب غریزهٔ فداکاری ، خود را بکام مرگ می‌پندارند و بوسیلهٔ تلقین و تحریک، از زندگی و علاقه‌های آن چشم می‌پوشند، مانند بیشتر مردمی که در رامسلك و وطن و آزادی از خود می‌گذرند .

سوم - منتسبین به ادیانند که ایمان ضعیف وجدانی، و گاه غیر منطقی آنان آمیخته

بفرور و امیدهای عوامانه و اتکاء بوسائط است. اینها چون باهمان غرورها، ازپاداش و عذاب آخرت نگرانی دارند و گرفتار دودلی (ازدواج نفسانی) هستند، از مردم بیدین و مشرک هم بزندگی دل بسته تر و از فداکاری در راه حق و خیر گریزان می شوند. مانند یهود که قرآن درباره آنها بحث نموده و آنها را نمونه آورده، و بیشتر مسیحیان و مسلمانان امروز، این گروه نخست از مقام تربیت عالی دین سقوط کرده اند، آنگاه از فطرت فداکاری!

نشانه و پرهان روشن ایمان با آخرت و گشوده شدن دریچه بقاء بروی انسانیکه درونش سرشار از طلب بقاء است همین گذشت و فداکاری میباشد که مسیحیان و مسلمانان نخستین نمونه و شاهد آن بودند، و آنها با اتکاء بهمین ایمان با آن سرعت دعوت خود را پیش بردند. و مردم دنیا را متعجب کردند. علت مهم ذلت و عقب ماندگی مسلمانان همین است که از جهت غرور و ضعف عقیده صریح، با اندازه مشرکین هم گذشت و فداکاری ندارند، با هر وضع و بهر صورت و هر چه بیشتر، آرزوی اینگونه زیستن دارند: «لو یعمرا الف سنة» ذکر هزار سال - شاید برای این باشد که الف - آخرین رقمی بوده است که ارقام دیگر از آن ترکیب می شده. و ایرانیان قدیم در تعارفات اعیاد ملی مانند نوروز می گفتند: هزار سال بزی، چنانکه امروز که همتها و عمرها کاسته شده میگویند: صدسال باین سالها،

قل من کان عدواً لجبریل فانه نزله علی قلبک : کینه و دشمنی قوم یهود با شخص و عنوان قومی و عربی این پیامبر نباید باشد چون با او از این جهات سابقه خصومتی نداشتند. پس دشمنی آنان با رسالت و دعوت او میباشد که آنهم از خود او نبود. این رسالت و وحی از مبادی بالاثری است که نفوس مستعد را بسوی خیر و کمال پیش میبرد و بر هر مستعدی بحسب استعداد وی حق و حکم را القاء مینماید. این مبدء الهام بخش و فرود آورنده وحی (که بزبان عبرانی بعنوان جبرائیل بآن اشاره میشود) بحسب اراده و مشیت حکیمانه خداوند و اذن وی، قلوبی را از پرتو وحی و الهام روشن میکند. پس در حقیقت دشمنی یهود با این گونه مبادی و مبدء المبادی است.

«جواب من» موصول که متضمن شرط است گویا از جهت وسعت و اهمیت ذکر نشده است تا هر کس با اندازه فهم خود جوابی بیاندیشد، مانند: «هر که دشمن جبرئیل است باشد. از دشمنی بمیرد. میتواند دشمنی کند. نمی تواند با وی بستیزد. چه فرومایه و ناتوان

است. خداوند و جبرئیل هم با او دشمن است. میشود من - استفهامی - باشد؛ کیست که دشمن جبرئیل باشد ؟

ضمیر انه ، راجع بجبرئیل و ضمیر، تزله، بقرآن بر میگردد؛ پس آن جبرئیل است که قرآن را بقلب تو نازل کرده است .

میشود ضمیر، انه ، راجع بخدا باشد. یعنی: جبرئیل واسطه است و اگر با او دشمنی دارید این دشمنی نابجا است. زیرا قرآن از او نیست و از جانب خدا میباشد . میشود ضمیر تزله، بجبرئیل بر گردد؛ آن جبرئیل فرشته وحی را خدا بر قلب تو فرو فرستاده و تو از خود اختیاری نداری .

بجای، قلبی، قلبك، آمده، تا گویا این جمله از گفته و توجه بشخص رسول مطلق گردد؛ چه در معرض و هنگام نزول وحی، قلب او مقهور تشعشع و یکسره ظرف وحی میگردد و خواست وجودی و قلبی برای شخص آن حضرت نبود !

با این بیان نیازی بنقل اقوال و پیدا کردن سابقه خصومت یهود با جبرئیل نیست، مطلبی است کلی که دشمنی با این رسالت دشمنی با نوامیس عمومی و کلی جهان است نه دشمنی با شخصی یا قومی. مفسرین گویند: چون بعضی از رهبران یهود از پیامبر اکرم شنیدند که جبرئیل قرآن را نازل میکند بهانه دیگری یافتند و گفتند اگر جز جبرئیل نازل میکرد ما می پذیرفتیم چون ما و جبرئیل با هم سابقه دشمنی داریم نمی پذیریم . میگفتند: خرابی بیت المقدس و آوارگی یهود و چیرگی دشمنان بر ما ، همه بوسیله جبرئیل بوده .

گویا ویرانی ها و آوارگیهای یهود را که نتیجه سوء اعمال و اخلاقشان بوده پیامبران بزرگ پیش از وقوع یهود را از آن بیم میدادند و آنرا از جانب فرشته وحی که نامش را جبرئیل بزبان عبرانی میخواندند، خبر میدادند از این رو نام جبرائیل در ذهن آنها با خاطرات گذشته و مصائب همراه بوده، و همین را بهانه پذیرفتن دعوت اسلام می آوردند .

دشمنی یهود با این رسالت دشمنی بامبادی وحی و عوامل وجود و دستگام آفرینش و دشمنی با رسالت و پیامبری خودشان است. چون این رسالت مصدق و مبین رسالت پیامبران اسرائیل و پرتوافکن راههای هدایت و گشاینده درهای خیر و بشارت میباشد که هر روح ایمانی و طالب خیری جویای آنست .

مصدقاً لما بین یدیه وهدی و بشری للمؤمنین. گرچه قرآن از جهت ظهور در این جهان مؤخر است ولی بحسب مراتب نزول آنها مقدمه و پیش در آمد ظهور قرآن و کمال وحی بوده اند: «بین یدیه.» پس دشمنی با این رسالت دشمنی با حق و همه مبادی حق است: «من کان عدواً لله و ملائکته و رسله....»

ولقد انزلنا الیک آیات بینات : ما از مقام بلند ربوبی آیاتی بینات فرود فرستادیم. چون این آیات خود یتنه است نیازی بدلیل و بیان ندارد. مانند نور که خود روشن و روشن کننده است. قرآن با اعجاز فطری و عقلی و بیان حقایق و براهین و ربط مبادی با نتایج خود بیان و مبین است. تنها فطرت های منحرف که در اثر عصبیت و تقالید ناروا و اوهام و شرك میرائی از حدود درك صحیح و ینش حق، بیرون رفته اند به آن کافر میشوند :

وما یکفربها الا الفاسقون . در اثر همین انحراف فطرت و فسق است که یهود و اهل کتاب از هیچ آئین خدائی پیروی نمیکنند و بهیچ عهد و پیمانی برقرار نمی مانند :  
اولکما عاهدوا عهداً نبذوه فریق منهم. بلکه بیشتر آنان پیش از آنکه عهدی ببندند به دعوت پیمبران نمیگردند :

بل اکثرهم لا یؤمنون . این آیه خطاب تسلیت و لطف به پیمبر گرامی است :  
از بهانه جوئی و لجاجت اهل کتاب دلسرد و رنجیده خاطر مشو ! این آیات بینات است ؟ آنانکه کفر می ورزند از حدود فطرت بیرون رفته اند بهمین جهت در خلاف جهت تابش این آیات فرار گرفته اند ، روش آنان پیوسته عهد شکنی و دور افکندن پیمانها بوده است .



وهمینکه پیمبری از پیشگاه خداوند بسوی آنها آمد که تصدیق کننده است آنچه را که با آنها بود، گروهی از کسانی که کتاب با آنها داده شده کتاب خدا را پشت سرافکندند چنانکه گوئی نمیدانند .

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَأَ فِرْقٍ مِنْ الَّذِينَ أَنْزَلْنَا الْكِتَابَ تَكْتَبُ  
اللَّهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰﴾



وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مَلِكٍ سُلَيْمٍ وَ  
 مَا كَفَرَ سُلَيْمٌ وَلَكِنَّ الشَّيْطَانَ كَفَرُوا يَعْلَمُونَ  
 النَّاسِ السَّحَرَةَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ  
 هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمِينَ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ  
 يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا  
 مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ  
 بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ  
 وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي  
 الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ ثُمَّ وَاسْتَرَاهُ بِنُفْسِهِمْ  
 لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۷﴾

و پیروی کردند از چیزهایی که شیاطین همی  
 درباره ملک سلیمان میخواندند و سلیمان کافر  
 نبود ، ولی شیاطین کافر شدند که ب مردم جادو  
 را میآموختند ، و چیزهایی را که بر دو فرشته ،  
 در بابل ، هاروت و ماروت ، فرود آمده بود .  
 اینها هیچکس را نمیآموختند مگر آنکه  
 میگفتند ما آزمایشیم ، پس کافر مشو مردم  
 از آنان چیزهایی میآموختند که بسبب آن  
 میان مرد و همسرش جدائی میافکندند ، اینها  
 بسبب آن جز باذن خدا بکسی آسیب رسان  
 نبودند ، و چیزهایی میآموختند که آسیب  
 میرساند و سودی نمیبخشد . اینها بخوبی  
 دانستند که هر کس این چیزها را بدست آورد  
 در زندگی دیگر هیچ بهره‌ای ندارد ، چه  
 بدو نارسد است آنچه نفوس خود را در مقابل  
 آن فروختند اگر میدانستند .

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَشَوْبَةَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ  
 لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۸﴾

اگر اینها ایمان میآوردند و پروا میداشتند  
 بیقین بهره آنها از نزد خدا برتر و بهتر بود ،  
 اگر میدانستند ؟

### شرح لغات :

البعوا: از اتباع : دنباله روی کردن . تابع : دنباله رو .

تتلوا: او را ، پیروی میکند ، از او ، روی میگرداند و واگذارش میکند ، نوشته را  
 پی در پی میخواند .

شیاطین : ( رجوع بآیه ۱۶ ) .

ملك : دارائی و آنچه در آن تصرف میشود ، قدرت ، سلطنت .

سلیمان : کلمه عبرانی ، بعضی گویند : از سلم است : پراز سلامتی و خیر . یکی از  
 چهار فرزند داود و جانشین وی بود .

السحر: نازک کاری ، نقره را به زران دادن ، باطل را بصورت حق در آوردن ، عقل را  
 ربودن ، و روی را از چیزی گرداندن و از آن دور داشتن ، فریبکاری . بفتح سین ، ریه شقی ،  
 انتفخ سحره : ریه اش باد کرد ، کنایه از وحشت زدگی است ، گویا جادو چنان چشم و گوش  
 را متوجه می نماید که نفس در سینه جادو شده حبس میگردد .

بابل : شهر ، یا کشور معروفی در میان دجله و فرات یا مرکز کلدان بوده .

هاروت و ماروت : دو نام غیر عربی و علم است ، میشود که نام مستعار یا کنایه ای باشد .

فتنة: آزمائش؛ فتنه، سنگی است که با آن زرو نقره را می‌آزمایند.  
 مرء: آدمی. مرد، از جهت صفات پسندیده. مؤنث آن مرءه. مراة، گوارائی.  
 مروءه بزرگوارى و مردانگی.  
 اذن: اجازه، اعلام، اباحه، امر، چون بخداوند نسبت داده شود، بمعنای سنن و دستورات خدائی هم آمده.  
 خلاق: بهره فراوان از خیر.  
 مئوبه: ثواب، مئوبه بفتح واو: برگشت بهره عمل؛ و اتاب، پاداش خیر و شر و بیشتر درباره خیر گفته میشود.

ولما جاءهم رسول... همان کسانی که بنور وحی چشمشان باز شده بود و پیوستگی و عزت خود را با کتاب و آئین خدائی یافته بودند. همینکه پیمبری بسویشان آمد تا پایه دعوت و کتب گذشتگان را استوار گرداند، بسبب حسادت و کینه‌ورزی باشخص پیمبر خاتم و آئین او، کتاب خدای را پشت سرافکندند.

نادیده گرفتن و از خاطر راندن کتاب را بصورت حسی پشت سرافکندن، نمایانده است. کتاب منسوب و مضاف بخدا که جامع صلاح و سعادت و برتر از ظروف و اشخاص میباشد «کتاب الله» شامل قرآن و کتب گذشتگان است. چون در حقیقت این کتابها از يك مبدء و بهم پیوسته‌اند؛ کتب گذشتگان مبشر و آماده‌کننده قرآن، و قرآن مکمل و مصدق آن است. اگر مطالب و مبشرات کتب خود را بدور افکنده‌اند قرآن را هم طرد کرده‌اند. اگر قرآن را پذیرفته‌اند کتابهای خود را بدور افکنده‌اند. آیا کتاب خدای را که پشت سرافکندند بچه روی آورده‌اند؟ و در پی چه هستند؟ دبال جادو و افسانه و اوهام:

واتبعوا ما ملئوا الشياطين على ملك سليمان: اینها که پیوسته عهدها و کتاب خدا را پشت سرافکندند از چیزهائی پیروی کردند که شیاطین بزیان ملك سليمان همی میخواندند: آنچه از اوهام و نوشته‌های سحر و طلسمات و جادوگری را تزویج میکردند، اساس و قدرت ملك سليمان را که بر پایه ایمان و حکمت و عدل پیمبری، استوار شده بود ست و بی پایه میگرداند.

مقصود از شیاطین آدمیان دیوسیرت یا دیوان بدسیرتند، اینها هستند که با القائات و اعمال شیطانی یا سخنانی فریبنده میکوشند تا دعوت پیمبران را زشت و ناجور بنمایانند و كذالك جعلنا لكل نبي عبداً شياطين الانس والجن يوحون بعضهم الى بعض زخرف القول

غروراً - ۱۱۲، انعام = بدینسان قراردادیم برای هر پیمبری دشمنی را از شیاطین انس و جن که وحی میفرستد بعضی از اینها بعضی سخنان پیراسته را برای فریب دادن.

از - علی و علی ملک سلیمان، این معنا ظاهرتر از احتمالات دیگر است : قدرت و گسترش ملک سلیمان در تاریخ بنی اسرائیل و سرزمین فلسطین بی مانند بوده چنانکه بعضی از کشور های مجاور با کشور سلیمانی پیمان بسته بودند و بان باجمیدادند. مردمان وحشی و قبایل سرکش در برابر قدرت سلیمانی تسلیم گشتند و عیاران و ولگردان بکار کشیده شدند . برای بناه هیکل و تکمیل مسجدی که داود تأسیس کرده بود و ساختمان کاخها از هر سوی متخصصین فنی که مصالح ساختمانی آنها چوبهای محکم و سنگهای تراشیده پهن و بلند بود ، بسوی پایتخت سلیمان روی آوردند. در زمان سلیمان جنگها واضطرابها و سرکشی‌هاییکه تا زمان داود ادامه داشت از میان رفته و امنیت و صلح برقرار بود. این ملک و قدرت در نتیجه تعالیم و کوشش جانشینان موسی و فداکاری‌های فرماندهان با ایمان و حکمت و تدبیر و عدل و داد داود و سلیمان بود. این محیط امن و عدل و کار، جالب طوائف مختلف با عقاید و اوهامشان گردید. بتدریج اوهام و خرافات سحر و شعبده و طلسمات در میان بنی اسرائیل و در دربار سلیمان و میان زنان حرمسرایش که از ملیتهای مختلف بودند و باهم رقابت داشتند، شایع شد. تا آنجا که قدرت و سلطنت پیمانند و بیسابقه سلیمان را معلول و مسبب طلسم و انگشتر و ساحری سلیمان و تلقینات جن می‌پنداشتند :

چنانکه میگفتند خاصیت آن انگشتر و بدست کردن آن سبب بدست آوردن ملک و تسخیر جن گردیده زیرا تعلیل یعنی علت جوئی و نسبت دادن هر حادثه‌ای را به علتی، از خواص و ممیزات آدمی است. از این جهت مردمی که دارای عقل و اندیشه نیرومند یا نیرو یافته از حکمت و ایمان نباشند نمیتوانند علل حوادث را چنانکه هست درک کنند. اینها بوهم و اندیشه ناتوان خود برای حوادث طبیعی یا اجتماعی و دیگر پیش آمدها ، علل و اسباب وهمی و غیر حقیقی تصور مینمایند و داستانها می‌سرایند . هر چه این داستانها و اوهام از طبقه‌ئی بطبقه دیگر و از گذشته بآینده بازگو گردد در ذهنها بیشتر جای میگیرد و بصورت حقیقی درمی آید چنانکه در میان عموم مردم کوتاه اندیش درباره حوادث طبیعی و پیشرفتها و شکستها و دیگر رویدادها اینگونه اندیشهها پیوسته بوده و هست. آن مردمیکه گرفتار چنین اندیشهها شوند و نتوانند علل هر حادثه‌ای را درست بررسی و درک کنند همیشه در اوهام خود میمانند و راه رشد را گم میکنند و زیر دست و زبون کسانی می‌شوند که سر رشته علل را بدست آورده و پیش میروند. سحر حلال و باطل سحر و طلسم و انگشتر معجز آسای سلیمان همان ایمان و حکمتی بود که خداوند بوی عنایت فرمود . سلیمان با آن حکمت و روشن بینی ، زبان احتیاج و کلید اداره جن و انس و حیوانات را بدست آورد و با نیروی حکمت

و تدبیر همه را مسخر خود نمود .

این حقیقت در کتاب ملوک تورات و اخبار ایام آن مکرر ذکر شده: و در اصحاح سوم فراز - - - میگوید: پروردگار در خواب برای سلیمان نمودار شد و گفت: در خواست نما که چه چیز بتو دهم! سلیمان گفت: تو باینده خود داود پدر من بارحمتی بزرگ رفتار کردی چنانکه در برابر تو با امانت و نیکی و استقامت قلب پیش رفت و این رحمت بزرگ را برایش نگهداشتی و بوی فرزندی دادی تا بر کرسی او بنشیند اکنون هم امروزای پروردگار! خدای من! بنده خودت را بجای داود پدرم سلطنت بخشیدی و من جوان نوری هستم که خروج و دخول در کار را نمیدانم و بنده تو در میان قبیله توام همان قبیله ای که گزیدی و آنها را پیش از پیش افزودی پس ببنده ات قلبی دانا عنایت کن تا بر قبیله ات فرمانروائی کنم و میان خیر و شر تمیز دهم ... این کلام در چشم پروردگار خوش آمد .. پس گفت چون تو چنین درخواستی کردی و برای خود چیز نخواستی ... اکنون بتو قلبی حکیم و تمیز دهنده میدهم تا هیچکس پیش از تو چون تو نباشد ... پس اگر راه مرا پیمودی و فرائض و وصایای مرا نگاه داشتی چنانکه پدرت داود پیمود من روز گارت را طولانی خواهم کرد. پس سلیمان از خواب بیدار شد ...

همانسان که علم و حکمت و عدل سلیمان و وزراء و ارکان کشور او، ملک او را در میان کشورها و ملل آنروز استوار و پایدار کرد و دامنه نفوذ آنرا گسترش داد، شیوع اوهام جادوگران و خیالباغان، مانند موریانه، نخست عقول و افکار را پولک کرد و مغز حکمت و تعقل را از میان برد آنگاه ملک سلیمان و پایه تخت ویرا که بر عقل و حکمت مستقر بود سست و بی پایه کرد وزیر عصای قدرتت را خالی ساخت، تا پس از چندی یکسره آن ملک ساقط و آن اجتماع بهم پیوسته و پیشرو، متلاشی گردید.

می توان مقصود از «ما تملوا...» بقرینه «علی» دروغها و افتراء هائی باشد که به سلیمان هنگام توسعه ملک و قدرتت نسبت داده اند. یا مقصود اوهام سحری و افتراءها و دروغها یا افسانهها و سرودهای بتها باشد .

در تورات باب ۱۱ - پادشاهان چنین نوشته شده: «و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند ... پس سلیمان در عقب «عشتورت» خدای صیدونیان و «ملکوم» بت پلید عمونیان رفت و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده مثل پدر خود داود خداوند را پیروی کامل ننمود . آنگاه سلیمان در کوهی که روبروی اورشلیم است مکانی بلند بجهت کموش که رجس موآبیان است و بجهت مولک رجس بنی عمون بنا کرد ...»

از مجموع تاریخ سلیمان چنین دانسته میشود که گویا در آغاز کار، در دربار و کشور سلیمان با قدرتی که داشت، ملل دیگر نمیتوانستند خدایان خود را پرستند یا معابدی برای آنان برپا سازند . از آنجا که فشار و قهر دوام ندارد و با سیاست و اداره کشوری

که مردمی از ملل مختلف در آن وارد شده و با هم آمیخته بودند سازگار نبود بویژه آنکه هنرمندان و کارگران توانا از غیر بنی اسرائیل بودند، ناچار سلیمان در اواخر عمر سلطنتش بملل دیگر برای عبادت خدایان خود و ساختن معابد آزادی داد، از این آزادی خواه نخواه همسران سلیمان هم که عقاید ملی و میراثی خود را نگهداشته بودند برخوردار شدند. چون یهود در آن روز نسبت به «یهوه» خدای بنی اسرائیل سخت تعصب داشتند این آزادی خوش آیند شیوخ و عامه آنها نبود از این رو سلیمان را با انحراف از توحید متهم کردند و چنین افتراءها و دروغهایی را درباره او شایع ساختند، همین تبلیغات دروغ موجب اختلاف و بدبینی و در نتیجه روبرو ناتوانی رفتن ملك سلیمان گردید.

این بیان بنا بر این است که جمله: «علی ملك سلیمان» مشعر بر زیان و مخالفت باشد. «علی» احتمال دارد برای استعلاء یا احاطه باشد: «آنچه بالای ملك سلیمان - پس از تاسیس و قدرتش گفتگو می شد» یا «آنچه درباره همه ملك سلیمان...» می شود بحذف و تقدیر مضاف باشد: «آنچه در عهد و زمان سلیمان».

ماتلوا، چنانکه بیان شد، میشود مراد یافته های ساحران و کاهنان، یا دروغهای مقربان یهود باشد. و می توان مقصود داستانهائی باشد که در باب ملوک و اخبار ایام تورات آمده: شرح طوائف و طبقات و صنعتگران و زنان حرم سرا و ساختمانها و روابط، و طول و عرض بناها و سنگها و چوبهائی که بکار رفته و مقادیر طلا و نقره ای که مصرف گشته و از این قبیل داستانهائی و افسانه هائی که برای سرگرمی و افتخار بگذشتگان و بیدار کردن احساسات و تعصبات قومی و غرور برتری بردیگران، سرانیده می شود و از تقوا و ایمان و عمل صالح، نفوس را منحرف میگرداند، بنا بر این مفهوم آیه این است: «اینها کتاب خدا و دستورات آن را پشت سر افکنند و به افسانه هائی که شیاطین گمراه کننده از صراط حق، درباره ملك سلیمان همی خواندند، دل دادند و از آنها پیروی کردند».

خلاصه احتمالاتی که در کلمات فراز اول آیه تا علی ملك سلیمان - بذهن پیشی میگیرد اینست: «اتبعوا»: در عمل پیروی کردند، فرا گرفتند، معتقد شدند.

«ما»: یافته های ساحران و افسونگران، دروغها و افتراءات، داستانهائی و افسانه ها.

«تلوا» از خود، یا از روی نوشته میخواندند، تبلیغ میگردند، زبان بزبان بهم

میگفتند، بر ملك سلیمان می بستند.

«الشیاطین»: جنیان گمراه کننده، آدمیان شیطان صفت، جن و انس.

«علی‌م‌لک سلیمان» : بزبان کشور سلیمان، بزبان سلیمان و کشورش، بالای کشور او، درباره کشور او، در عهد و زمان او .

وما کفر سلیمان...: این فراز آیه، سلیمان را از آلودگی بکفر تنزیه می‌کند. و بتناسب با بعضی احتمالات گذشته، چندمعنا را محتمل است: سلیمان از جهت عقیده یا عمل بسحر یا پیروی از ساحران، یا تمایل بخدایان دیگران، (چنانکه در تورات آمده) کافر نشد. این شیاطین بودند که کافر شدند.

نسبت حدوث کفر (کافر شدن) به شیاطین و همچنین نسبت تلاوت برای مردم بآنها، قرینه‌ای است که مراد از شیاطین در اینجا مردمان فریبنده و بداندیش است.

همی بمردم سحر می‌آموختند: «یعلمون الناس السحر». این فراز میتوان پیوست به «واثبتعوا» و بیان آن باشد: یهود از کتاب خدای روی گردانند و از آنچه بر ملک سلیمان خوانده میشد پیروی کردند. چگونه؟ چنین که بمردم سحر می‌آموختند.

بنابراین جمله: «ما کفر سلیمان و...» معترضه و برای تنزیه سلیمان از کفر و نسبت آن به شیاطین است. و ضمیر فاعل «یعلمون» راجع به یهود میباشد، نه به شیاطین. ولی ظاهراً این است که پیوست به جمله متصل قبل، و ضمیر فاعل راجع به شیاطین باشد؛ شیاطین کافر شدند، چگونه؟ از این رو که بمردم سحر می‌آموختند.

در این آیه، اشاره‌ای بچگونگی سحر و درست و نادرست بودن آن نکرده‌است، تا نظرها و عقاید مختلف، اذهان را از مقصود منحرف نسازد. زیرا سحر و شعبده و امثال اینها مانند همه دانشهای تجربی و فلسفی قدیم، بایشرفت تجربه و علم، حق و باطل آن خود معلوم می‌گردد. و اگر قرآن در اینگونه مطالب نظری صریح میداد اختلاف عقاید و بحثها و نظرها، آن مقصود عالی و نهائی قرآنی را از دیدها میپوشاند.

سحر نشان دادن کارها و تصرفات غیر عادیست که در نظر عامه مردم شخص ساحر را دارای نیروی برتری بنمایاند. منشأ آن گاهی نفسانی است مانند تصرف در خیال و نفوس دیگران و خبر دادن از آینده و خاطرات اشخاص و تلی‌پتی، و خوابهای منطاطیسی و احضار ارواح که درباره آن بررسیهایی میشود و اسراری کشف شده، ولی هنوز در تحت قوانین و قواعد علمی در نیامده است. قرآن در بساره کارهای ساحران فرعونی اشاره باین تصرفات و چشم‌بندی‌ها مینماید و بخیل بسحر هم آنها

تسمی - و سحر و اعیین الناس، گاهی منشأ آن چابکی و سرعت در عمل یا با اصطلاح تردستی است، گاه منشأ آن استفاده از خواص اجسام و فعل و افعالهای آن و همچنین مقارنات کواکب بوده مانند تشمع اجسامی چون «فسفر» یا تبدیل رنگه آب را بخون و پیش گوئی حوادث خسوف و کسوف و دوری و نزدیکی ستارگان و آثار طبیعی مترتب بر اینها، این علوم و تجربیات و کارها چون منحصر بدهای بوده و در میان آنها دورمیزده، در نظر عامه مردم نادان و بیخبر از آن اعجاز آمیز و غیر عادی می نمود.

وما نزل علی الملکین یابل هاروت و ماروت . . : اشاره به محل و منشأ دیگر سحر، یا گفتارها و کردارهای سحر آمیز است. تصریح باین منشأ و محل گویا برای این است که ذهنها از آلودگی نسبت دادن سحر و مانند آن به سلیمان پیغمبر یکسره پاک و روشن گردد. الف و لام «الملکین» و این اشاره و اجمال میرساند که داستان ملکین بابلی و این دو نام در میان مردم آن زمان شناخته می شده و قرآن آن را همین، برای عبرت و برگرداندن اذهان از افتراء به سلیمان آورده است. چنانکه بسیاری از روشها و عقاید درست و نادرست امم گذشته را همین برای عبرت و هدایت با اشاره یا تصریح تذکر میدهد. مقابل شیاطین که باقرینه مذکور، گویا مردمان بدانندیش و گمراه کننده و رانده از خیر بودند، ملکین آمده است. پس باید مقصود از ملکین، دو مرد خیر خواه و خیر اندیش و هادی خلق باشند. از این جهت که مردان پاک سرشت و فرشته خو بودند آنان را «ملك» می گفتند. یا بهمین جهت، قرآن مجازاً آنها را ملك خوانده و نزول بر ملك، «ما نزل علی الملکین» اگر مقصود نزول بر فرشته باشد، جز با توجیه و تأویل نه درست است و نه مصطلح.

از روش شیاطین و تلقینهای آنان به «تلوا علی . . .» تعبیر فرموده، تا افتراء و دروغ و بی پایه گی گفته های آنها را برساند. و از دانسته های ملکین به «ما نزل» تعبیر شده تا مشعر به برتری و بلندی آن مطالب باشد. ظاهر عطف و ما نزل، مقایرت است: آنچه از دسترس سحران و عامه مردم دور و بالاتر بوده در دسترس فکری آن دو فرشته خوی قرار داده شد. آنها بخوبی آن را از راه وحی و الهام یا حدس و درك درست دریافتند. چون «انزال» بمعنای فرود فرستادن وحی و الهام و جای دادن در قلب، و همچنین در دسترس

قراردادن هر چیز آمده: «وانزل السکینه». و انزلنا الحديد». شاید هم مقصود از فرا گرفتن ما انزل، دریافت از سرزمین‌های دیگری مانند هند و مصر باشد که از سرزمین بابل مرتفع‌تر یا مقام آنها بالاتر بوده. چنانکه مسافر را نازل گویند.

ملکین بکسر لام هم قرائت شده: دوپادشاه که دارای قدرت ظاهری یا معنوی در میان مردم بودند.

فراز بعد: «وما یعلمان...» بیان پاک سرشتی و فرشته‌خوئی و روش کار و خدمت آن دو ملک است: این دو ملک (بهر صورت که بودند) آنچه فرا گرفته بودند بهر که می‌آموختند پیش از آموختن یا در همان وقت اعلام میکردند که: ما فتنه‌ایم! پس با عقیده و عمل بان کافر مشو! گویا وجود و رفتار و فرا گرفته‌ها و تعلیمات آن دو ملک موجب آزمایش «فتنه» بوده، تا مردمی که استعداد فهم و درک داشته‌اند بتوانند بوسیله میزان شخصیت و رفتار آنها یا معلوماتی که از آنان فرامی‌گرفتند خود را از اغواء کاهنان و سحرانی که با عقول و اندیشه‌های مردم بازی میکردند و آنها را مسخر خود می‌نمودند، نجات دهند. کسانی از آنان هم بسوی گمراهی و شر می‌رفتند.

می‌شود که این دو، در نظر و عرف آن مردم فرشته خوانده می‌شدند و خود را در چهره مردم خیرخواه مینمایاندند و این کلمات «نحن فتنه فلا تکفر» را برای جلب انظار و فریب خلق می‌گفتند، تا آنها را خیرخواه و خدمتگذار و بافته‌ها و افسون‌هاشان را حقایق بشناسند. چنانکه جادوگران این زمان، سحر و جادوی خود را به سلیمان و دانیال و بعضی از ائمه اسلام نسبت میدهند. اگر تفصیل «ما انزل»، که چه بوده؟ و خصوصیات «ملکین» که کی بودند؟، مورد نظر قرآن بود بیان میکرد. گویا نظر قرآن همان توجه بمنشأ دیگر اوهام گمراه‌کننده‌ای است که از بابل مرکز کلدنه قدیم و آن سرزمین تمدن اسرارآمیز بوسیله دوتن که این اسرار را از میان دیوارهای محدود سحران و کاهنان بیرون آوردند، در میان ملل بخصوص یهود منتشر گردید، یهود هم بنوبه خود بهر جا پراکنده شدند این اوهام را با خود برده و پراکندند.

کهور کلدنه در میان دجله و فرات و در دهانه خلیج فارس بود. ارتباط این سرزمین حاصلخیز از راه خشکی و دریا با مراکز علم و تمدن آنروز از شرق و غرب



مانندهند، ایران، مصر، یونان، فلسطین - از هر جهت مسبب پیشرفت و نفوذ کلدانیان گردید، دشت وسیع و دره مانند و آسمان باز و درخشان آن تا آنجا که وسائل علمی آن روز اجازه میداد هوشمندان کلدی را متوجه مدارات و اوج و حضیض و قرب و بعد و دیگر اوضاع کواکب نمود، در همین جهت بود که کلدانیان بتأثیر روحانی اختران در همه شؤون زندگی معتقد گشتند و هیاکل و صور آنها را پرستیدند. ابراهیم خلیل از میان همینها برای دعوت بتوحید و توجه دادن بر بوییت پروردگار برخاست، اینها که بیش از دیگران بآثار مقارنات و بعد و قرب کواکب و خسوف و کسوف و انعکاسهای اشعه کیهانی در فضا و زمین و مزاجهای آنها آشنا شده بودند، از این مطالب پیشگوئیهای میگردند و بحسب تأثیر این انقلابها و اوضاع در نفوس و اخلاق گاهی درباره اموری مانند جنگ و صلح و قحطی حدسهائی میزدند. اینگونه پیشگوئیها که بعضی از روی حساب و قواعد و بعضی از روی حدس بود عامه مردم را باین صاحبان نظر و پیشگویان آنچنان متوجه کرد که اینها را دارای قدرت فوق العاده و مؤثر در خیر و شر و مرجع کارگشائی می پنداشتند. بعضی شیادان از این توجه و دلباختگی عامه سوء استفاده کردند، از اینرو بازار ساحران و کاهنان رائج شد.

محققین در تاریخ تمدنهای باستانی میگویند: فلسفه و هیئت از سرزمین کلدیه بشر رسید و از کلدانیان آغاز گردید و از آنها بسر زمین فینیقیه و فارس و هند و مصر و عرب و یونان رفت. گویند نخستین دانشمند نامی کلدیه «زرواستر» بوده که در زمان نمرود میزیست. پس از آن «بیلوس» معلم علم هیئت و فلک بوده در ۲۳۰۰ قدم، که برای عامه این علم را دقیق و آسان تالیف کرد، همین احاطه و قدرت علمی و پیشگوئیهای او از حوادث کیهانی بود که او را پس از مرگش در نظر مردم در ردیف خدایان قرارداد و هیکل بزرگی بالای قبرش در بابل ساختند. پس از این دانشمندان و فلاسفه نخستین، سحر و شعبده و نیرنگ و اخترشناسی و پیش بینی سعد و نحس و گشودن زایچه میان کلدانیان و بابلیان آنچنان رائج شد که بابل به همین نام و عنوان خوانده میشد: «سحر بابلی، بابل ساحران» از همین رو قدرت تمدن و علم و اجتماعشان بضعف و انقراض گرایید.

«آلبرماله» در کتاب تاریخ ملل شرقی و یونان، گوید: مردم کلدیه اموات را حرمت میکردند و باینکار بسی علاقه داشتند زیرا بگمان اینها ارواح میتوانند بزمین برگشته زندگانرا آزار کنند. . . . از این گذشته معتقد بودند که عدد زیادی اجنه بدکار و شیاطین نامرئی روی زمین در کمین نشسته و مردم را اذیت می کنند. شیاطین را با صورتهای زشت تصویر می نمودند و بآنها تنه انسان و سرو پای حیوان میدادند. يك كتاب آشوری شیاطین را اینطور وصف میکند: آنجا زوزه می کشند، اینجا در کمین نشسته اند، گرم های بزرگی هستند که آسمان سرداده، بسیار مهیب اند، زوزه شان شهر را میگیرد، زاد و ولدشان از درون خاک بیرون میریزد. . . . مردم کلدیه برای اینکه از دشمنان نادیده خود را حفظ کنند به جادوگران و ساحران متوسل میشدند. سحره مردمان مخوف و مقتدر بودند زیرا این قوه در ایشان بود

که زنجیر از گردن شیاطین برگیرند و طالع بدر او بال کردن مردم سازند. راه طرد شیاطین اذکار و اوراد و پاشیدن آب متبرک و جوشاندن علفهای جادو بود، بوسیله نوارهایی که باشکال متبرک که دست دوزی میشد و طلسمات و تعویذاتی که اسباب سفیدبختی میکردید خود را از شر شیطان محافظت می نمودند. استعمال طلسم و تعویذ و علفهای جادو و اوراد را که بکار دفع و دفع سیاه بختی میرفت مردم کلدیه در سرتاسر دنیای قدیم منتشر کرده اند... پیش گذشت که مردم کلدیه جایگاه بزرگترین خدایان خود را در مهمترین ستارگان آسمان یعنی خورشید و ماه و سیارات قرار داده بودند عموماً در آسمان کلدیه ستاره پرتوتندی دارد و مردم این سرزمین هر ستاره را مظهر یکی از صفات ربوبیت دانسته اند و مفسر و ترجمان اراده خداوند پنداشته اند و گمان میکردند که اگر ستارگان را رصد کنند میتوانند بمشیت الهی پی ببرند و از حرکت آنها حدس بزنند که چه اتفاقاتی در زمین روی خواهد داد، از این قرار کهنه غیب هم میگفتند مخصوصاً در پیشگویی آتیة مردم ید طولائی داشتند. بنظر ایشان طالع هر کسی منوط بجائی است که در موقع تولد او ستارگان نسبت مخصوص بیکدیگر داشتند، بنا بر این هر که بدنیای می آید ممکن است ستاره اش بد یا خوب باشد. این نوع غیبگویی را مردم یونان زائجه کشی نام داده اند و دقتی را که بقصد کشف اوضاع آینده در احوال ستارگان بعمل آید علم احکام گفته اند، پس علم احکام شاخه ای از غیبگویی بوده است. کهنه کلدیه راههای دیگری نیز برای پیشگویی داشتند که از آن جمله تعبیر خواب بود، دیگر کیفیت دل و اندرون، بخصوص در حین امتحان امعاء و احشاء حیوانات قربانی و خصوصاً جگر آنها بود. دیگر اشکالیکه يك قطره روغن چون در آب می افتاد بخود میگرفت.

باحتمال ضعیف، ما در «ما انزل» نافیة و عطف به «ما کفر سلیمان» است: سلیمان کافر نشد.. و بردو ملك نازل نگردید. و نیز «ما یعلمون من احد...» را میتوان چنین معنا کرد: و تعلیم نمیدادند کسی را تا آنکه بگویند ما فتنه ایم پس کافر مشو!

فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجته: آن دو ملك برای آزمایش و بیداری عقول و نجات نفوس از افسونهای کاهنان و ساحران، آنچه از رموز سحر و پیشگوییها و تأثیرات نفسانی... دریافته بودند تعلیم میدادند ولی بدانندیشانی آنچه از آنها فرا گرفته بودند در راه تسخیر نفوس و تفرقه و بریدن پیوندهای زندگی و روابط اجتماعی بکار بردند و آنچه سودمند بود رها کردند. این افسونگریهای تفرقه افکن را به رسو منتشر کردند:

«فیتعلمون» گویا اشاره ایست بنشر این تعالیم از بابل بوسیله این دو، و شاید آن

تجربیات و دریافتهای قبلاً فقط رموزی در میان کاهنان و ساحران بوده . و «ما یفرقون...» اشاره به سوء استفاده مردمی از این تعلیمات، و بریدن میان زن و شوهر نمونه اثر کارپست آنها و قطع رابطه و اخلال در زندگی خانواده است .

گرچه فراگرفته و کارهای این ساحران چنین آثاری داشت ولی این اعمال و آثار آن برخلاف قوانین خلقت و خارق عادت ، چنانکه مردم بیخبر و نادان می پنداشتند ، نبود بلکه مرتبط و معلول قوانین و نوامیس الهی بود :

**وما هم بضارین به من احد الا باذن الله :** این بیان ، هم توجه دادن بعلم و اسباب پنهانی این آثار است تا آدمی با فکر و تدبیر و بررسی ، این گونه علل را کشف کند و خود را از اوهام و عبودیت کاهنان و افسونگران برهاند ، هم تذکری است بعلمت العلل و مسبب الاسباب و توحید در فعل و مشیت ، که مقصد عالی قرآن میباشد . پس از بیان اثر ناچیز این فراگرفته ها ، و استناد آن بعلم و اسباب عادی ، وضع عقلی و روحی این مردم فرومایه (یهود ، یابابلی ها ، و باعموم ملل منحط) را یادآوری مینماید ، که بجای فراگرفتن دانشهای سودمند در پیشرفت زندگی و نیرومند شدن خردها و خوی های آدمی ، چیزهایی را فرامیگرفتند که سودی نداشت و زیان آور هم بود :

**وینعلمون ما یضرهم ولا ینفعمهم :** بررسی احوال ملل و زندگی کسانی که دنبال مطالب و معلوماتی هستند که با سنن زندگی سازگار نیست این حقیقت را بخوبی معلوم میدارد : که جویندگان و خریداران این چیزها ، از زندگی برتریکه قدرت و عزت و کمال در برداشته باشد بهره ای ندارند و پیوسته به پستی و در یوزگی و زبونی بسر میبرند . اینگونه تیره بختان چگونه طالع سعد دیگرانرا میکشایند ؟ و چگونه مردمی از آنها چنین انتظاری دارند :

**ولقد علموا لمن اشتراه ماله فی الاخرة من خلاق :** لام تأکید و قد تحقیق ، و علموا که راجع بعموم فراگیرندگان و پیروان آنها است ، و لام جواب قسم ، زیان بخش بودن پیروی از سحر و ساحری را بشدت تأکید مینماید . اگر مقصود از «فی الاخرة» عالم قیامت باشد چگونه قرآن علم عمومی و محقق آن مردم را گواه مطلب آورده است و چگونه آن مردم و هم پرستو کوتاه اندیش بزبان وی نصیبی اخروی این مشتریان ، علم تحقیقی داشتند ؟!

عقبماندگی پیروان اوهام و بازیگران با عقول ، از کاروان حیات و بی‌بهرگی آنها از سعادت ، معلوم و مشهود است . آنچه از اینها پوشیده است زیانهای معنوی و از میان رفتن سرمایه‌های نفسانی است :

**ولبئس ماشرُوا به انفسهم لو كانوا يعلمون :** این زیان نفسانی چون بسی مهم و برای عموم فهمیدنی نیست به تأکید «لبئس» آغاز شده و به «لو» که برای شرط ممتنع است ختم گردیده ؛ پس علم اول «ولقد علموا» راجع بزبان ظاهری مشهود و علم دوم راجع بزبان باطنی معقول میباشد و توهم تنافی بیجا است .

اگر بجای پیروی از سحر ساحران و کهنات کاهنان از هدایت پیمبران پیروی میکردند و بنور ایمان خردها را میافروختند و با تقوی، زندگی خود را سامان میدادند از جانب خدا و از هر سو خیرات بآنها روی میآورد و بهره محققشان بیش از آن بود که بنیال خود از این اباطیل انتظار داشتند :

**ولو انهم آمنوا واتقوا لمتوبة من عند الله خیر لو كانوا يعلمون :** لو، در آغاز و ختم این آیه نیز اشاره باین است که اندیشه‌های کوتاه آنان باین حقیقت نمیرسد و لیاقت بهر مندی از ایمان و تقوا را ندارند .

اشارات و لغات و کلمات و قرائات و ترکیب‌های این آیه طولانی «واتبعوا...» تابمعانی و احتمالات بسیار و شکفت‌انگیز دارد: انسان که سحر و شعبده و تأثیرات نفسانی آن که مورد نظر آیه است شعبهای بسیاری دارد و محققین درباره حق و باطل بودن این فنون نظرهای مختلفی داده‌اند و ریشه علمی و نفسانی بعضی را تا اندازه‌ای بررسی کرده و بعضی از اسرار آن هنوز مجهول است ، بعضی ، ترکیبات و احتمالات نزدیک بطواهر این آیه و دور از آن را و افسانه‌ها و تکیه پیرامون چگونگی این داستانها بافته شده است، به بیش از یک میلیون ۱۱ رسانده‌اند. شاید بهره بیشتری از مطالب هدایتی و تربیتی این آیه مانند مطلب علمی آن ، برای آیندگان باشد .

این آیه با اشارات و کلمات کوتاه و بیان جامع، مطالب و صورتهائی را در ذهن دریابنده منعکس مینماید و بشتاب از يك يك آنها میگردد :- یهود را مینمایاند که پس از چندی که هدایت و دعوت پیمبران و سنن الهی را پیروی کردند و شیاطین را محکوم

تدبیر خود ساختند پیر و وسوسه‌ها و تلقینات اینان شدند و کتاب و سنن الهی را پشت سر افکندند. اواخر ملك سلیمان را مینمایاند: که در آن میدان برای افسونگران و ساحران گمراه‌کننده باز شده تا آنجا که میخواهند دامن پاك سلیمان را آلوده سازند و چهرهٔ پیمبریش را بیوشانند. آنکاه با جملهٔ کوتاه: «وما کفر سلیمان، سلیمان را تبرئه و چهرهٔ پیمبریش را مینمایاند. و با: «ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر» کفر شیاطین و پرده‌های تاریک افسونها و جادوگری‌های آنان را نشان میدهد، گویا اینها مردم را دست‌هدسته در هر گوشه و کنار پیرامون خود جمع کرده و آنها را سرگرم گمراهی‌های خود میدارند. از کجا و چگونه در کشور ایمان و هدایت و حکومت سلیمانی سحر و افسون رائج گردید؟ و ما انزل علی الملکین... منشأ آن را مینمایاند و گوشه‌ای از شهر عظیم و اسرارآمیز بابل را با کاهنان و ساحران نشان میدهد. در این شهر از یکسو بناها و هیاکل بزرگ و منمخ و بوستان‌های معلق و کاهنان و ساحران بچشم می‌آیند که مردم را مسخر اوهام کرده‌اند، از سوی دیگر از لوازم این اوهام و اجتماعات، گسترش مراکز فساد و افزایش

۱- هیردوتس مورخ مشهور می‌نویسد: «شهر بابل بر همواره وسیع مربع‌الشکلی بنا شده است که طول هر یک از اطراف آن ۱۲۰ فرسخ و محیطش ۴۸۰ فرسخ (گویا میل) بوده و این مسافت را خلیج عمیقی که همواره از آب مملو میباشد احاطه نموده و بعد از خلیج دریاری برای این شهر بنا شده است که ۳۳۵ قدم ارتفاع و یکصد قدم قطر و صاحب ۲۵ برج و یکصد عدد دروازه برنجین میباشد و اغلب این حصار از آجر بنا گشته. رود فرات این شهر را بدو قسمت منقسم می‌نماید و بر طرفین رود حصار برای جلوگیری از دشمنان تأسیس یافته که آن را نیز درهای برنجین میباشد که بنهر پائین میرود. از جمله بناهای معظم این شهر قصر سلاطین است که بر محل مدوری بنا شده و حصار محکمی آنرا احاطه نموده است و هیکل «بیل» نیز از جمله عمارات عظیمهٔ این شهر است و تماثیل و آلات طلائی بسیار نیکو و شکیل در آنجا میباشد و بوستانهای معلق در آن بوده که در حدود ۷۵ قدم از سطح زمین مرتفع بوده و از هر نوع درختها و نباتات خوش‌نما در آن کاشته بودند. قطر درختهای تناور آن بدوازده قدم میرسیده. اکنون همه این بناها با خاک یکسان شده. اول آنستکه اعراب آنرا بابل می‌گویند و دور نیست که بقایای هیکل «بیل» باشد. دوم قصر مشهور «بنو کد نصر»... سوم برج نمرود است و آن بقایای هیکلی میباشد که برای خدائی «بیو» تقدیس نموده بودند، بعضی از سیاحان از روی جهالت آنرا برج بابل خوانده‌اند. با آنکه جمیع دول که بر کلدانیان دست یافتند به خرابی آن کوشیدند و اسکندر کبیر ده هزار نفر را بر خراب کردن آن مباشر نمود تا بحال بمحو آن دست نیافته‌اند. نقل از قاموس کتاب مقدس ترجمه و تألیف مسترها کس.

زنان و دختران پرده‌در و بی‌عفت و مجامع لهو و طرب بوده که ساحران، مردم را با آنها سرگرم میداشتند<sup>۱</sup>. در این میان دو مرد ملکوتی صفت با چهره درخشان و عمامه‌های سفید و جامه‌های بلندکثانی و موهای روغن‌زده<sup>۲</sup> بهدایت و تعلیم عامه مردم برخاسته‌اند تا - مانند سقراط حکیم - طلسم اوهام را بشکنند و مردم را از افسون کاهنان که همدست طبقات حاکمه بودند و از آلودگی بفحشاء برهانند، شاید از اینجهت قرآن آنها را ملك نامیده که نه پیمبر و از جانب خدا بودند، و نه مانند عموم فلاسفهای که خود را از مسؤولیت برای نجات خلق برکنار میدارند، و نه چون عامه مردمی که مسخر اوهام می‌شوند. پس این نام «ملك» از هر عنوانی برای آنها مناسب‌تر است. اینها رموز سحر و شعبده و کهنات که محصور میان کاهنان و مخصوص آنان بود، برای عموم بیان میکردند و پرده اوهام را کنار میزدند. بهمین سبب و از همینجا این رموز در میان مردم آنسرزمین شایع شد تا در میان یهود و محیط آماده ملك سلیمان سرایت کرد.

همین آیه که چون شهابی ثاقب برای طرد اوهام و تلقینات شیاطین است، اوهام و بافته‌های اسرائیلی که بعضی آنها در قیافه روایات اسلامی درآمده چنان پیرامون آن را گرفته و حقیقت روشن آنرا پوشانده که اذهان را از هدف هدایت و تربیت قرآن منصرف می‌گرداند.

چون این اوهام پیوسته نفوس را از درك صحیح و منطقی حوادث و اصول خلقت و واقع‌بینی و عمل شایسته منصرف میدارد هرملتی که گرفتار اینگونه اباطیل شده راه انقراض و ذلت را پیش می‌گیرد و علت العلل انقراض تمدنهایی مانند: کلدیه و روم و مصر و ملك سلیمان همین بوده است. دیگر علل، چون گرفتاری باستبداد حکومتها و سرگرمی بفحشاء، از لوازم و آثار آنست. سرزمین غرب تا مقهور دستگاههای کهنات و سحر و شعبده بود نتوانست چشم باز کند و اسرار خلقت و قوانین حیات را بررسی نماید: دکارت که مردی موحد و نظریاتش از مؤثرترین منشأهای انقلاب فکری و علمی اروپا گردید، راجع به خودش می‌گوید: «برقدر و قیمت تعلیمات خبیثه‌هم آن اندازه خود را آگاه میدانستم که از وعده‌های کیمیاگران و اخبار اهل تنجیم و دروغهای ساحران و نیرنگها و یا گزافه‌گویی‌های کسانی که بیش از معلومات خود داعیه دارند فریب نخوردم - نقل از سیر حکمت در اروپا -»

۱- این اوضاع و احوالیست که مورخین درباره او آخر تمدن بابل ذکر کرده‌اند.  
 ۲- مورخین اعیان و علماء بابل را اینچنین توصیف کرده‌اند. تاریخ کتاب مقدس لغت بابل.

با آنکه این آیه بصراحت منطوق و مفهومی عقیده و عمل باین اوهام را سه بار محکوم بکفر کرده: « و ما کفر سلیمان - ولكن الشیاطین کفروا - فلا تکفر » با آنکه فقهای عالیقدر اسلام و امامیه سحر و احکام آن را حرام و هر که آنرا حلال شمرد کافر و خونس را مباح دانسته‌اند و چنانکه فقیه بزرگوار شیعه مرتضی انصاری اعلی الله مقامه - روایات و فتاوی علماء را نقل کرده و خود نظر داده ، باهمه اینها امروز مسلمانان بیش از ملل دیگر گرفتار انواع سحر و کها تنند !!



هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در اعناء نگوئید و داظرناء بگوئید ا و بشنوید ، و برای کافران عذابی دردناکست .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا  
وَاسْعَوْا لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ①

آنها که کافر شده‌اند چه از اهل کتاب و چه مشرکان خوش ندارند که هیچ خبری از جانب پروردگارتان بر شما فرود آید و در دسترس شما قرار گیرد ، و خداوند هر که را بخواهد بر رحمت خود مخصوص می گرداند و خداوند دارای فضل بزرگ است .

مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ  
أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ  
بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ②

هر آیه‌ای را یکسره برداریم یا از یادش ببریم بهتر از آن یا مانندش را می آوریم ، آیا نمیدانی که خداوند بر هر چیزی توانا است .

مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنزِلُهَا فَإِنْ يُحْيِيهَا أَوْ  
يُؤَيِّدُهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ③

آیا نمیدانی که ملك آسمانها و زمین از آن خدا است؟ و جز خداوند شمارا هیچ دوست و سرپرست و یاورى نیست .

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنَّ  
مَنْ يَكْفُرْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ وَلَا نُصَيِّرُهُ ④

مگر می‌خواهید از پیمبر خود پرسید آنچه‌انکه از موسی پیش از این پرسیده‌شد، کسیکه کفرا بجای ایمان گیرد همانا از راه راست گمراه شده .

أَمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سَأَلْ مُوسَى مِنْ  
قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ  
الطَّبِيعِ ⑤

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ  
إِيمَانِكُمْ كَفَارًا بِهِ حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ  
مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَأَعْرَضُوا وَأَصْفَحُوا  
حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۵﴾

بسیاری از اهل کتاب از روی حسدیکه از  
نفوسشان انگیزته شده بسی خوش دارند ،  
اگر شما را بعد از ایمانی که دارید بحال کفر  
باز گردانند ، این پس از آنستکه حق از  
هر جهت برای آنان هویفا گشته ، پس  
درگذرید و چشم ببوشید ، تا خداوند فرمان  
خود را بیاورد ، چه خداوند بر هر چیزی  
توانا است .

### شرح لغات :

راعنا : از روی : رها شدن و رها کردن گوسفند در چراگاه ، زبردست را سرپرستی  
کردن ، مراعات : نگریستن ، رها ساختن ، ملاحظه حال نمودن ، چیزی را بجای خود  
گذاردن ، گوش فرادادن ، رحمت آوردن .

انظرونا : از نظر : با تأمل نگاه کردن ، بررسی و تفکر نمودن ، اندازه گیری کردن ،  
دادرسی در میان مردم ، بصیرت ، استدلال . در این مطلب نظر است : مجال تفکر است .  
فضل : احسان سرشار و بی سبب ، افزایش بیش از حد از جانب محسن یا در مورد  
احسان .

نسخ : چیزی را از میان برداشتن یا باطل کردن و چیز دیگری جای آن گذاردن .  
آفتاب سایه را و پیری جوانی را نسخ کرد : آن را برداشت و جای آن را گرفت . به همین  
معنا است تناسخ ارواح و قرون .

ننھا : از ، نسى : از یاد بردن ، بفراموشی واداشتن . از نسا : وا گذاردن ، وبتأخیر  
انداختن .

ولى : دوست ، یاور ، سرپرست ، زمامدار ، هم سوگند .

سولت : میان دوحد ، راه یا خط مستقیم .

حسد : خوئی نفسانی ، آرزوی زوال نعمت از غیر . ولی غبطه : آرزوی داشتن مانند

نعمتی که برای دیگریست .

عفو : از میان بردن اثر ، درگذشت از گناه ، چشم پوشی از بدی .

صفح : صفا روی را از کسی گرداندن ، چیز را نادیده گرفتن .

يا ايها الذين آمنوا لا تقولوا راعنا: این آیه اولین خطاب بمؤمنین در این سوره و

اولین دستور به آنها است . این خطاب تنبیهی مقارن ب فعل ماضی «آمنوا» که مشعر بسبقت  
به ایمان و پایداری پای آنست و پس از بررسی انحرافهای یهود از اصول دعوت و دستورات  
پیبران آمده است . آن انحرافهای در عقیده و اخلاق که آنها را به پیروی از سحر



و شعبده و اخترشناسی و دیگر اوهام کشاند. منشأ این انحرافها همان روحیه و نفسیات یهود است که پیوسته میخواستند آئین خدائی را با خواهشهای نفسانی و آرزوهای مادی خود سازگار نمایند، بدینجهت توحید خالص را بشرك گوساله پرستی درآوردند، و سرای آخرت و سعادت و دستگیری را که بهره ایمان پاک و نیک است برای خود هرچه باشند پنداشتند و هر دستور و قانونی را با هواهای خود تبدیل و تأویل نمودند و آنچه از حق و کتاب که با هواها و جواذب نفسی آنان سازگار نبود پشت سر افکندند و در نهایت کار اوهام خود را بصورت دین درآوردند. قرآن تا اینجائز و ایای انحراف و خلال نفسانی آنها را هرچه بوده در صورتها و بیانات متنوع نمایانده است.

اکنون در این خطاب کسانی را هشیار و متوجه میکند که نفوس خود را در پرتو ایمان قرار داده اند و بجاذبه ایمان از جواذب هواها رسته و از شهوات منحرف کننده برتر آمده اند تا دوباره جنبشها و خواهشهای نفسانی مسلمانان مانند یهود آنها را منحرف نسازد. و طلب آنها بصورت درخواست «راعنا» که درخواست سازگار ساختن آئین باظرف نفسانی و مراعات خواستههای آن است در نیاید!

چنانکه در شرح لغات گفته شد مراعات ملاحظه حال نمودن و گوسفند را در چراگاه بخود واگذاریدن و رها کردن و سرپرستی نمودن است. از این لغت و امر «راعنا» چنین می فهمیم که مؤمنان نباید از شارع دین درخواست تطبیق دستورات و احکام با منافع و شهوات خود داشته باشند. آنچه میباید بخواهند: نظر کردن در مصلحت واقعی و عاقبت و مال است تا با چنین نظری سعادت خود و اجتماع تأمین شود، گرچه اینگونه نظر با آرزوها و منافع فرد یا دسته‌ای یا لذات و شهوات عمومی جور در نیاید.

آیا از یک مصلح واقع بین اجتماع یا قانونگذار عادی، یا پزشک حاذقی میتوان چنین درخواستی داشت که: حال و آمال و منافع ما را رعایت نما؟! چه رسد به پیمبران که بدستور خدا باید نظر بصلاح دنیا و آخرت و ماده و معنی و فرد و اجتماع و حال و آینده داشته باشند. بیماری که از پزشک معالج بخواهد تا در علاج و دواء مراعات حال و اشتهاش را نماید از سلامتی و نجات نهائی خود چشم پوشیده و طبیب را سبک و تابع میل خود پنداشته و بوی اهانت روا داشته. شاید منشأ گفته مفسرین که گفته اند این کلمه «راعنا» از یهود است

و امانت نسبت به پیمبر بوده همین باشد .

آن بیماریکه سلامت خود نظر، و بطیب ایمان دارد باید بگوید: نظر و دستور ده! ومن شنوا و عامل بدستورم :

وقولوا انظرنا و اسمعوا: این دستور اگر بشخص عاقل صلاح اندیش و در باره سؤال مؤدبانه از پزشکی باشد که مصون از اشتباه و خطاء در تشخیص نیست، بجای باشد و سائل پس از آن باید دستور او را بشنود و تسلیم علاج وی شود. پس چگونه میتوان پیمبرانی که طبیبان نفوس و اجتماعند و بوحی راهنمایی میشوند و از اشتباه و لغزش مصونند درخواست مراعات نمود تا آئین خدا را با خواهشها و عادات مردم سازگار سازند. همانسان که قوانین طبیعی و عمومی نیروها و مواد عالم را با حکمت منطبق میسازد و همه را سامان و نظم میبخشد و بسوی هدف عالی خلقت پیش میبرد، دستورات تشریحی که با قوانین تکوینی از يك مبدء است برای تسلیم و تطبیق عناصر بشری و نیروهای انسانی است با حکمت و مصلحت و حق، نه تطبیق حق با هواها و تقالید بشری: «ولو اتبع الحق اهلها لفسدت السماوات و الارض».

این درخواست مراعات و تطبیق آئین واقعی حیات با شهوات و تقالید و هوسهایی که اوضاع و احوال جوامع خودسر را تشکیل میدهد، یا ناشی از مغز کونه اندیشان و محکومین شهوات است که پیروی از دین را همراه تأمین شهوات غیر قانونی میخواهند، یا از تلقینهای شیاطین است که میخواهند آئین خدا را آلوده کنند و اثر و خاصیت هدایت و تربیت آنرا از میان بردارند. چنانکه یهود با پیروی از تلقینهای شیاطین، دین خدا را آلوده کردند و گمراه گشتند .

آیا بیماری میتواند از پزشکی چنین درخواستی کند یا دستورات وی را به میل خود اندکی کم و بیش نماید؟ اگر دستور او را نادیده گرفت یا بمیل خود کم و بیش نمود جز اینست که درد ورنج را بجان خود خریده و به استقبال مرگ رفته ؟ :

وللکافرین عذاب الیم: پس از خطاب به متصفین به ایمان، در این آیه متصفین به کفر را بیم میدهد و نباید مقصود کفر بخدا و اصل آئین باشد. بهر اندازه که کسی بخواهد احکام و شریعت را بهوای خود بیوشاند و نادیده بگیرد بآن کافر شده - در قرآن چنین

است که در هر موردی و پس از بیان هر حقیقتی که خطر کفر و عاقبت آن اعلام شده ، ناظر بیک حد از کفر و پوشش يك حقیقت و یا احکام شریعت است که بیش از آن ذکر شده است .

– آری به طبیب یا قانون گذاری که درست عاقبت و دوران بیماری و صلاح را تشخیص نمیدهد و میخواهد برای چندی بیمار دردمند و توده بی رشد را از خود راضی بدارد ، و بهزامدار مستبدی که پیر و هوسپای خود و مردم است ، میتوان «راعنا» گفت ، مستبدان و حکام خودخواه ، گویا بهمین جهت مردم را «رعیت» می نامند که در نظر آنها باید مانند گوسفند تنها رعایت آب و علف آنها بشود .

ولی به پیمبران و قانون گذاران الهی که خود محکوم بحکم حق و خیر مطلق و ولی خلقند نباید: «راعنا» گفت ، باید زبان درخواست از اینها «انظرنا» باشد تا با بصیرت نافذ و حق بین و امداد خداوند قوانینی آورند و دستورانی بدهند که نخست سرمایه های معنوی و استعداد های آدمی را از آفات نگهدارد و خردها را از بند غرائز حیوانی و کج اندیشی برهاند ، آنگاه حقوق زندگی و بهره های قانونی افراد و طبقات را تأمین کند . اگر در محفظه آئین خللی رسد (مانند خللها و انحرافهای یهود) و سوسه های شیاطین و جادوگران و کاهنان با همدستی کسانی که میخواهند از قوای بشری بسود خود بهره – برداری کنند ، نخست خرد و نفسیات ، پس از آن دیگر سرمایه ها و بهره ها را تباہ خواهند ساخت .

پس این دستور «نگفتن راعنا ، و گفتن انظرنا ، و شنیدن و بکار بستن ، و طیفه همیشه مؤمنین است ، شاید این دستور که درباره همه قوانین و احکام است در این آیات پیش از هر حکم و دستوری آمده تا اصول احکامی که پس از این در قرآن می آید و آنچه رسول (ص) با گفته و عمل تشریح مینماید و آنچه فقهاء ربانی از این اصول استنباط میکنند ، بدون کم و کاست و دخالت هوی و سودجویی درك و اجراء گردد. گویا نظر به همین تعمیم است که مخاطب راعنا ، و انظرنا ، ذکر نشده است .

آنچه گفته شد حقیقتی است که از پرتو آیه با توجه به پیوستگی محکم آن با آیات گذشته و آینده در آئینه ذهن صاف میتابد. اگر نخست ذهن بتوجیها ت و تاویلاتی

که در این آیه و مانند آن شده است توجه کند مفهوم و محصلی از جهت هدایت که شأن مخصوص قرآن حکیم است، در نمی یابد و در میان موجهای مختلفی که از آراه در ذهن پدید می آید پرتو هدایت قرآن در هم می شکند! مفسرین گذشته و محققین روز، به پیروی از هم، این آیه را نازل در مورد مبهم و محدودی دانسته و گذشته یا تحقیق و توجیه نارسائی کرده اند: کلمه «راعنا» را مسلمانان نخستین به رسول خدا (ص) میگفتند، برای چه میگفتند؟ چون آنحضرت آیات نازل شده را بشتاب تلاوت می فرمود و مسلمانان نمی توانستند بخوبی فراگیرند. چرا قرآن کریم گفتن این کلمه را نهی، و بکلمه دیگر امر کرد؟ می گویند: گفتن این کلمه مانند شعاری در زبان مسلمانان رایج شد و از آنجا که معنای آن در لغت عبرانی ناسزا است «مانند: بشنو! هرگز نشنوی» یهودیان از آن سوء استفاده کرده و در مقام تعریض و بدگوئی به آن حضرت به زبان می آوردند. از این رو از گفتن این شعار و کلمه نهی و بجای آن بگفتن: «انظرنا» امر شد.

چگونه این توجیهاست درست است با آنکه انظرنا، مرادف با راعنا نیست و در تاریخ اسلام دیده نشده که این کلمه در میان مسلمانان صدر اسلام رایج بوده چه رسد بآنکه بصورت شعار درآمده باشد. اگر هم يك تن یا چند تن این کلمه را گفته باشند و بعضی یهودیان کینه جو و بد زبان، از آن معنای عبری و ناسزا قصد کرده باشند، چه ارزشی دارد که قرآن با کلمه تنبیه و بوصف ایمان مسلمانان را مخاطب سازد و از آن برای همیشه (که ظاهر آیه است) نهی نماید و بکلمه غیر مشابه آن امر کند و دستور شنوائی دهد؟ و معرض از آن نهی و امر را بوصف کفر، از عذاب دردناك بیم دهد؟ اگر برای اینگونه توجیه و تطبیق، روایت موثقی رسیده یا تاریخ روشنی باشد بیش از بیان شأن نزول نیست، و با چنین توجیهی نمی توان آیه و هدایت قرآن را محدود ساخت.

هر چه باشد این يك دستور کلی و متوجه به مؤمنان است تا خود را برای فرا گرفتن خیر بیشتر آماده کنند و این آمادگی را با گفتن «انظرنا» ابراز دارند و پیوسته خود را در حمایت هدایت و دستورات قرار دهند تا هر چه بیشتر خیرات از منابع بی پایان شریعت

برای آنها بجوشد و جریان یابد و اجرا شود. اگر از نظر برحمت و خیر پروردگار چشم ببوشند و بر رعایت حال خود توجه کنند، کیدها و تالیفات سوء مشرکان و کافرین اهل کتاب در کمین آنهاست :

ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب ولا المشرکین... آفت بیکرژنده اسلامی که با روح ایمان بتوحید بپاخاسته و در میان احکام و شریعت محکم مصونیت یافته، مشرکین و کفرپیشگان اهل کتابند.

موجود هر چه زنده تر و قوه جذب و دفعش بیشتر باشد آفتش بیشتر است. اثر آفت اینست که حرکت حیاتی موجود زنده را متوقف سازد و استقلال آنرا سلب نماید و در خود تحلیل برد. کفار اهل کتاب و مشرکین هم همین نظر را بمجتمع اسلامی داشته و دارند. اگر مسلمانان به رعایت منافع و هواها و شهوات فردی بپردازند خود را در میان حدود قرآن و احکام و قوانین منبعث از آن قرار ندهند، کفر پیشگانی که حد و سد و استقلال اسلامی را مانع هواها و بیدادگریهای خود می بینند میکوشند تا پایه های استقلال ایمانی مسلمانان را سست کنند و در حدود الهی رخنه نمایند و در ب هر خیری را بروی مسلمانان بینند :

ان ینزل علیکم من خیر من ربکم: «من خیر» برای تعمیم. «من ربکم» مشعر بمنشأ ربوبیت و تربیت و برتر آوردن خیر است: هر خیری که خردها را از شرک و نفوس را از رذائل جاهلیت پاک گرداند. آنگاه با سنن فطرت و نظام حق ر و بصلاح و کمال پیش برد و با آئین و قوانین متقن، حقوق را در حفاظ تقوا نگهدارد و درهای خیر مادی و معنوی را بروی همه بگشاید و درهای شهوات جهنمی و ستمگری را بیند.

اینها با مزاج کفر و کفرپیشگی سازگار نیست. از این رو آتشیهای کینه و حسدشان شعله ور می شود و هر گونه تبلیغات سوء و وسائل فریب و قوای شیطانی خود را تجهیز میکنند، تا توحید مسلمانان را با اوهام شرکزای خود بیالایند و در زیر چهره خیرخواهی عقاید پاک آنها را آلوده و منحرف سازند و احکام الهی را از اجراء بیاندازند.

هر چه مسلمانان از مبادی اولی اسلام دورتر شدند این پیش بینی قرآن مشهودتر گشت چنانکه امروز بی پرده مینگریم که مشرکان ماده پرست این قرن که صورت دیگری

از همان بت پرستان جاهلیتند و آن گروه از یهودیان و مسیحیانیکه آئین پیمبران را وسیله پیشرفت و سلطه سیاسی و اقتصادی خود بر ملل گرفته‌اند، چگونه قوای دماغی و دسائس تبلیغاتی خود را برای انحراف مسلمانان از عقاید فطری و منطقی اسلامی بکار می‌برند و از هیچگونه کوشش و افتراقی دریغ ندارند.

۱- روز طلوع اسلام آئین مسیح را مسیحیان وسیله استبعاد مردم، و دولت مقتدر رم آن را وسیله استعمار ملل گرفته بودند و یهودیان کیش موسی را وسیله برتری و قومیت اسرائیل ساخته بودند بدین جهت با دعوت اسلام که دعوت تسلیم بخدای همه خلق است (نه خدای اسرائیل، و نه خدائیکه یگانه فرزندش مسیح است و نه خدای حامی متمکران) بدشمنی برخاستند. امروز هم سر دشمنی آنها با اصول و فروع متقن و فطری اسلام همین است. با آنکه اینها بچشم خود می‌بینند که گروه گروه مردم در کشورهاییکه قرن‌ها در زیر سلطه کنائس بوده، از آئین مسیح بیرون می‌روند و دستگاههای مسیحیت را بیاد مسخره می‌گیرند، چرا تا این اندازه نیروهای گوناگون تبلیغاتی و عواطف بی‌شائبه! انسانی و مسیحی خود را بدیگران معطوف میدارند؟ با آنهمه حسابگری در اقتصاد و حساسیت و پافشاری درباره آن که منشأ اینهمه جنگ‌ها شده، این بودجه‌های سنگین برای اعزام مبرمین با تجهیزات کامل بخارج برای چیست؟ اینها میخواهند مسیحی را دنیا و مسلمانان بشناسانند که خود او را نشناخته و نمی‌توانند معرفی نمایند، و با اصول و فروع دعوت او پای بند نیستند. مگر مسلمانان، مسیح و دعوت او را با بیان رسای قرآن بهتر و عقلانی‌تر از آنچه در انجیل است نمی‌شناسند؟ از قرآن محکم‌تر و مثبت‌تر برای شخصیت مسیح چیست؟ چرا در برابر مسلمانان با یهود که هر تهمتی را بمسیح روا داشته و آن مرد حق و پیمبر خدا را بگفته خود با دزدان و رهنان بکشتن دادند همکاری میکنند؟ هوشیارانیکه بوضع استعمارگران و همدستی آنها بادستگاههای مسیحیت آشنا هستند. می‌گویند: بیشتر این دستگاهها دانسته یا ندانسته عامل استعمارند، اینها در زیر چهره نمایندگی مسیح صلح‌جو و ناجی بشریت، در میان ملل راء می‌یابند تا به اوضاع انسانی و منابع طبیعی آنها آشنا گردند، تا پسران و دختران بی‌سرپرست و سرخورده و آرزومند و بی‌پناهی را در پناه خود بگیرند و در قیافه رسالت الهی و عواطف بشری آنها را وسیله کار خود و دول خود گردانند. با آنکه بررسیهای چندین ساله ثابت کرده و در گزارشهایی که داده‌اند ثبت شده که با آنهمه کوششها و مصارف همراه با دعا و سرود و سرپرستی بیماران و وسائل دیگر جز چندتن از مسلمانهای غافل را در سراسر کشورهای اسلامی نتوانستند مسیحی پابرجا گردانند و غسل تعمیدشان دهند. پس این کوشش روزافزون برای چه است؟ از بعضی اعترافات و نتیجه مشهود کارشان معلوم است که علاقه و امید به مسیحی شدن مسلمانان ندارند، تنها هدفشان این است که سدهای مقاومت عقاید اسلامی را فروریزند، چنانکه همین دول استعماری با ترویج فحشاء کوشیده‌اند تا سدهای اخلاقی مسلمانان را بشکنند و راه خیانت و جاسوسی را باز کنند و در راهی که برای رسیدن باین مقصود پیش گرفته‌اند بسی توفیق یافته‌اند. از آنجا که قرآن، مؤمنین از اهل کتاب و بخصوص